

جهانی شدن مفهوم جدیدی است که امروزه جایگاه خاصی را در بحث ادبیات سیاسی گشوده است. این مفهوم که در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مطرح می‌شود، مسائل تازه‌ای همانند حقوق بشر و محیط زیست را وارد حوزه مباحثات جهانی کرده است. در عین حال این مفهوم بیانگر پیدایش تضادی تازه میان مسائل ملی و منطقه‌ای و جهانی است. به همین جهت آن را به موضوعی مهم بدل می‌کند. به دلیل این اهمیت که از گسترش حوزه‌های عملکردی اقتصاد جهانی و فرایند ارتباطات جهانی مایه می‌گیرد، بر آن شدیم تا جایگاه ایران در برخورد با این پدیده را به بحث بگذاریم. به همین دلیل میزگرد این شماره فصلنامه به موضوع جهانی شدن اختصاصی یافته است: شرکت کنندگان در این میزگرد عبارتند از: دکتر داریوش اخوان زنجانی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران، حجت الاسلام سید عباس نبوی، خانم دکتر الهه کولایی نماینده مجلس و استاد دانشگاه و دکتر اسدالله اطهری کارشناس مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

دکتر اطهری: با تشکر و قدردانی از حضور شما دوستان، برای اینکه زبان مشترکی پیدا کنیم ابتدا باید عرض کنم که جهان امروز با مفاهیم جدیدی مانند تلاشی برای جهانی شدن، همگرایی منطقه‌ای و مسئله‌آنا رشیسم روبروست. این تلاش، تلاش جدیدی هم نیست. از نظر تاریخی انقلاب فرانسه، آزادی و برابری حرکتی در جهت جهانی شدن بود. همچنین در طیف چپ ما در نیمه دوم قرن نوزدهم با تشکیل انترناسیونال دوم را داریم. و همچنین مسئله کمیت‌ترین در قرن بیستم مطرح بود. با فروپاشی شوروی ادبیات سیاسی

مربوط به جهانی شدن تغییر کرد و با گسترش ارتباطات این مقوله وارد فاز جدیدی شد. بعلاوه جهانی شدن هم از بالا و هم از پایین نیز مطرح می‌شود. اولین و مهمترین مسئله‌ای که از پایین مطرح می‌شود، مسئله حقوق بشر و محیط زیست است. امروزه هم که مسئله گفتگوی تمدنها ما را وارد فاز جدیدی از مبحث پدیده جهانی شدن می‌کند و فرض بر این است هر تمدنی در بطن خویش گرایش به جهانی شدن دارد و برای رسیدن به آن اقداماتی نیز انجام می‌دهد. از این منظر تمدن مجموعه‌ای از افکار و اعتقادات و ارزشهایی است که آگاهی انسان را نسبت به خویشتن و محیط اطرافش فزونی می‌بخشد و ارتباط انسان را با دیگران در جهت رفع نیازهایش شکل می‌دهد. با این مقدمه سؤال اول می‌زگرد را مطرح می‌کنیم با این عنوان که پدیده جهانی شدن چیست؟ و چه تفاوتی با جهانی سازی دارد؟ آیا مفهوم جهانی شدن سیاسی است یا اقتصادی و یا فرهنگی؟

دکتر اخوان زنجانی: ابتدا باید گفت که جهانی شدن چیست. اینجا اصطلاح

جهانی سازی مطرح شده است. که احتمالاً ترجمه واژه Globalism است: زیرا جهانی سازی مفهوم وجود یک فاعل را در بردارد و بعنوان یک ایدئولوژی محصول یک بازیگر و یا عاملی است که آن را پیش ببرد. اگر این درست باشد این سؤال مطرح می‌شود که گلوبالیزم چیست؟ گلوبالیزم در واقع ایدئولوژی نئولیبرالیسم است که تقریباً در ۱۰ یا ۱۵ سال اخیر، در مورد بازار آزاد، دموکراسی و مفاهیم همراه آن بوجود آمده‌اند. به نظر من جهانی شدن بمراتب بهتر مفهوم یا اصطلاح است زیرا مفهوم فاعل را در بر برداشته و پدیده مستقلی است. بنابراین برداشتن فاعل، اندیشه اجتناب ناپذیر بودن آن را مطرح می‌سازد که مسئله‌ای بسیار مهم است. اما در خصوص این که جهانی شدن چیست نظریه‌های زیادی وجود دارد من شخصاً آنها را به دو دسته کلی تقسیم می‌کنم. گروهی استدلال می‌کنند که جهانی شدن تداوم همان مدرنیته است. عده‌ای دیگر نیز استدلال می‌کنند که جهانی شدن پدیده‌ای کاملاً جدیدی است من بیشتر با نظریه دوم موافقم. اگر ما چند محور اصلی مدرنیته را در نظر بگیریم که عبارتند از اصول عصر روشنگری، هماهنگ بودن مرزهای یک جامعه با مرزهای

جغرافیایی-سیاسی یک کشور، وجود یک حکومت متمرکز در قالب مفهوم حاکمیت در مورد یک جامعه ای خاص و عملکرد شهروندها و نهادهایی که مستقلاً تصمیماتی را اتخاذ کرده و آنها را به مرحله اجرامی گذارند.

مسئله جهانی شدن به صورت عملی در دهه اخیر جای بحث دارد و به دلیل نداشتن فاعل در جهانی شدن جایگاهی برای هدایت وجود ندارد و همزمان به لحاظ تحولات موجود ناشی از جهانی شدن مشاهده می شود که دربنگاههای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک نوع عدم هماهنگی بین مرزهای جامعه و مرزهای حکومتها بوجود آمده است. یعنی محورهای اصلی که بر مبنای آن روابط بین الملل یعنی دولت ملی و سیستم دولت ملتها، تنظیم شده رفته رفته در حال اضمحلال است. در حالی که جهانی شدن یک پدیده کاملاً غیر بومی است.

خانم دکتر کولایی: درمورد جهانی شدن و جدید بودن این پدیده تصور من این است که شرایط و ویژگیهای عصر جدید و قرن ۲۱ به قواعد و ویژگیهای نظام بین الملل ابعاد و صورت جدیدی بخشیده است. لذا فکر می کنم پیشرفتهای تکنولوژی در نقاط مختلف در این روابط، تحولات عظیمی را در کنش و واکنشهای مؤلفه های روابط بین الملل بوجود می آورد، به نحوی که شاید بتوانیم این بحث را در جرگه مباحث کلاسیک روابط بین الملل یعنی در قالب گرایشها و برداشتهایی که تا به امروز در مورد نظام بین الملل وجود داشته، قرار دهیم.

نگاهی که آرمانگرایان به روابط بین الملل داشتند، امکان از میان برداشتن مرزهای ملی و تبدیل جهان به مجموعه ای واحد و نظام درهم تنیده فاقد واحد مرزهای جغرافیایی، سیاسی بود. و نگرشی که واقع گرایان در تحلیل نظام بین الملل و روابط حاکم بر مجموعه کشورهای جهان در سطح بین الملل داشتند، به نحوی بود که عناصر قدرت این روابط را تدوین کرده و در تنظیم آن نقش دارد. پیشرفت های تکنولوژیکی و شتاب روزافزون آن و تحولاتی که در عرصه های ارتباطات و در واکنشهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان بوجود آمده، اشکال جدیدی از روابط بین الملل، سیاسی و اقتصادی جهان را مطرح می کند.

در واقع این شکل جدید شاید بنوعی ادامه همان صورتهایی باشد که در دهه های گذشته هم به آن اشاره می شد. اما نگرشهای متفاوتی در مورد آنها مطرح بوده و شاید بتوان گفت مقولاتی نظیر مباحث وابستگی یا وابستگی متقابل تحت تاثیر شتاب روز افزون پیشرفت تکنولوژی، مسئله جهانی شدن را مطرح کرد و آن را به عنوان یک پدیده جدید مطرح نموده است. شاید بهتر است جهانی شدن را همان مؤلفه های غیرقابل تفکیک تداوم تحولاتی بدانیم که در چند قرن گذشته در جامعه جهانی وجود داشته، نظام بین المللی را شکل داده و اشکال گوناگونی به خود گرفته تا به موضوعی جدید با همان مؤلفه ها تبدیل شود. بویژه اشاره می کنم به تحولی که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی روند حاکمیت بلامنازع لیبرالیزم و سرمایه داری از سوی جوامع غربی و بی دفاع بودن دیگر نقاط جهان در برابر این سلطه بلامنازع را شدت بخشیده است. البته این مفهوم با ابعاد سیاسی خاصی از جمله مقاصد و اهداف سیاسی که آمریکا دنبال می کند همراه بوده و این کشور بنوعی با استفاده از این تحولات در چهارچوب دیدگاههای خاص سیاست خارجی خود تلاش دارد، انطباقی بین این دو یعنی دیدگاههای خاص سیاسی و لیبرالیزم جدید و سیاست خارجی آمریکا بوجود آورد. شاید این مسئله بنوعی شبیه چیزی باشد که در سال های دهه ۱۹۶۰ در سیاست خارجی آمریکا در مقوله توسعه شاهد آن بودیم. به نظر من این جهانی شدن نه تنها پدیده جدیدی نیست بلکه چند قرن از حضور آن در جهان می گذرد و تحت تاثیر گسترش نفوذ استعمار، مراحل رشد این پدیده متحول شده است و اینک به مدد متدلوژی در واقع این سیاست در قالب جهانی شدن سطح می شود.

آقای نبوی: دکتر اخوان با این نگاه بحث را شروع کردند که ما فاعل آگاه برنامه ریزی را در مقوله جهانی شدن نداریم. فکر می کنم در دهه جدید که ساخت ابزارها توسعه بسیار داشته، هم با «فاعل آزاد» و هم با ملتهایی که به هر حال اگر وسیله در اختیار داشته باشند استفاده می کنند روبرو هستیم. به نظر من احتمالاً بخش های قابل توجهی از جهان به این ابزار مسلح می باشند و توجه به این موضوع واقعاً محل بحث دارد. وقتی در مورد جهانی شدن

اعتراضات پیاپی صورت می‌گیرد و مثلاً مردم در حاشیه کنفرانس جهانی شدن اقتصاد در پراگ تظاهرات می‌کنند، چه احساس و علاقه‌ای دارند که تظاهرات کنند؟ احساس یک «فاعل آگاه برنامه‌ریز» مردم کشورهای مختلف را آزار می‌دهد، زیرا نمی‌توانند در برابرش مقاومت کنند و این سبب می‌شود کسانی که آن را احساس می‌کنند در مقابلش مقاومت کنند. من اصل سؤال را به دو جزء تقسیم می‌کنم: ۱- آیا فرآیند جهانی شدن در طول دهه‌های اخیر بدون دخالت و حضور جدی ما در تشدید و تضعیف فرآیند آن - وارد دوران تکوین سیاسی جهان نشده است؟، ۲- آیا این تکوین سیاسی، اجبار است و یا امکان اختیار هم وجود دارد و مادر ابعاد اختیاری آن می‌توانیم دخالت کنیم؟ من فکر می‌کنم که مادر کوتاه مدت می‌توانیم در مواجهه با جهانی شدن، جوانبی از عقاید خود را مطرح کنیم و براساس آن بعضی از پرسشها را انجام داده و بعضی را انجام ندهیم و در حقیقت، با مقوله جهانی شدن به نوعی دست و پنجه‌ای نرم کنیم، مانند همین جریان در اقتصاد نیز وجود دارد؛ اما در دراز مدت قطعاً روند جهانی شدن اجتناب‌ناپذیر است و اگر ما بخواهیم لایحه سیاسی صادر کنیم، قطعاً باید این طور نگرسته شود که برای ۳۰ سال آینده، فرآیند جهانی شدن واضح است. در آینده، این امکان به راحتی وجود دارد که بحثها و حرفهایی که در کشورمان می‌گذرد، فوراً در گوشه‌ای دیگر از جهان مثلاً آمریکای جنوبی جریان پیدا کرده و بازتاب و عکس‌العمل بیابد و این مقوله از جهانی شدن نوع اجباری بودن آن را در دهه‌های آینده قطعی می‌کند. در این فرآیند، ما باید بتوانیم با توجه به امکانات، شرایط و موقعیت و فضای سیاسی ابتکاراتی انجام دهیم و رقابتهایی داشته باشیم. در همین جا خاطر نشان می‌سازم که در روند جهانی شدن، در بُعد سیاسی می‌توانیم پیش‌دستی کنیم و کلاً هر مباحثه داخلی‌ای را که داریم، فعالانه در فضای عمومی جهان مطرح سازیم و خود بخشی فعال و تاثیرگذار بر جریانات جهانی شویم. و اما مسئله مهم این است که چگونه به چنین موقعیت‌عالی دست یابیم؟

دکتر اطهری: البته در خصوص ایران هم در زمینه جایگاه دین و دموکراسی دینی در

ایران سؤال خواهد شد. اما آقای دکتر اخوان زنجانی مطرح کردند. شاید در این جا عامدانه مسئله جهانی سازی مطرح شد زیرا برخی معتقدند که در زمینه سیاسی در واقع جهانی سازی است که قدرت حرکت دارد. یعنی همانطور که آقای نبوی هم اشاره فرمودند اول فاعل یا عنصر مقبولیت را پیدا کنیم. آیا شما معتقد هستید این مقاومتی که امروز در برابر جهانی شدن صورت می گیرد مخصوص کشورهایی است که دیرتر بر پدیده مدرنیته می پیوندند. و در هر حال جزء جوامع توسعه نیافته هستند؟ وقتی صحبت از جهان شمولی به میان می آید و صحبت از یکپارچگی جهان می شود آنها نوعی مقاومت، را مطرح می سازند و یا آنرا به نوعی توطئه ایالات متحده آمریکا در دنیا می دانند. بنابراین این مسئله مانند یک عامل نو مطرح بوده است. حال شما فرضاً با کشوری مثل مالزی، یا برخی از جریانهای یا لایه های اجتماعی سیاسی در ایران که جهان سازی را آمریکایی شدن می دانند و معتقدند پدیده جهانی شدن در واقع جهان شمولی ارزشها و فرهنگ و اقتصاد آمریکایی است موافقت نظر شما چیست؟

دکتر اخوان زنجانی: در این بحث قطعاً تاریخ جهانی شدن و پاسخ به این سؤال که آیا واقعاً فاعلی وجود دارد یا خیر تعیین کننده است چه از لحاظ تاریخی این سؤال مطرح است که جهانی شدن از چه زمانی شروع شد؟ بعضی ها معتقدند پدیده جهانی شدن نزدیک به ۳۰۰ سال پیش آغاز شده است و بعضی ها آنرا با نقطه آغاز مدرنیته همگام می دانند. در صورت اول نقطه آغاز جهانی شدن به ۱۴۹۲ میلادی باز می گردد. حال اینکه بعضی ها آنرا با شروع دوران امپریالیسم در (نیمه دوم قرن نوزدهم) هماهنگ می دانند. از نظر من جهانی شدن تاریخ بسیار طولانی دارد به یک دلیل خیلی ساده که آنچه بیشتر از هر چیز جهانی می شود نظام سرمایه داری در بعد اقتصادی است. در بعد فرهنگی این نظام خصوصیات دارد که دوره با ما قبل خود متفاوت است، اما در هر صورت این نظام در حال جهانی شدن است. در مورد وجود فاعل دو نظریه وجود دارد: نظریه اول این که: یک فاعل وجود دارد که معمولاً تحت عنوان بازیگر شناخته می شود و اینها استدلال می کنند که نظام سرمایه داری برای توسعه و حفظ

ثبات خویش به یک بازیگر قدرتمند نیازمند است تا منافع نظام را در سطح جهانی تامین کند. به گفته آنها به عنوان مثال انگلستان در قرن ۱۹ در تجارت آزاد و بازار آزاد این نقش را ایفا می نمود و بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا نیز این نقش را به عهده گرفت. نظریه دوم این است که فاعلی وجود ندارد و بنده در لابلای مطالب قبل گفتم که با نظریه دوم موافقم زیرا اگر ما کمی وارد جزئیات شویم خواهیم دید درست است که جهانی شدن پدیده ای تاریخی است اما در عین حال این پدیده به شکل امواج حرکت می کند. ما آخرین موج آن را می توانیم در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی جستجو کنیم که بیشتر از هر چیز ابعاد اقتصادی در آن مطرح بوده است. افزودنی است که فروپاشی شوروی صرفاً کمک کرد تا این موج با شتاب بیشتری حرکت نماید. اگر وارد جزئیات این امواج شویم مشاهده می کنیم که اینجا فاعلی وجود ندارد بلکه آنهایی که ظاهراً فاعل هستند مثل آمریکا، اروپا و یا ژاپن در واقع خودشان ابزار این تحولات هستند. آنها هم به طور اجتناب ناپذیری سعی می کنند به گونه ای با آن کنار آمده و آن را قانونمند سازند، به نحوی که حداکثر منافع خود را در حفظ کنند. طرح مسئله مدرنیته به شکل غیر مستقیم مخصوصاً برای ما با توجه به سئوالاتی که در این جا مطرح است بسیار اساسی است. اگر جهانی شدن ادامه همان مدرنیته باشد نتیجه این است که ما باید خود را در درون منطق مدرنیته قرار دهیم و با آن به نحوی کنار بیاییم. منطق مدرنیته در واقع همان منطق فرهنگ و تمدن غربی است که از دیدگاه آن مسیر تکامل تاریخ و مراحل مختلف و محتوی آن اجتناب ناپذیر است، زیرا اصول عصر روشنگری و خصوصیات مدرنیته بر این اصل مبتنی است. اما اگر ما نظریه دوم یعنی عدم وجود فاعل را بپذیریم و پدیده جهانی شدن را مدرنیته ندانیم، این پدیده کاملاً جدیدی است. در این صورت با وضعیت کاملاً جدیدی روبرو می شویم که مسئله یکسان سازی و همسان سازی در آن مطرح نیست بلکه این مسئله مطرح است که کشورهای مختلف اجباری ندارند که سیر تکامل تاریخی مشابهی داشته باشند. نقطه آغاز این استدلال این است که هر جامعه ای تاریخ و خصوصیات خود را دارد و براساس ویژگیهای خود عمل نموده و توسعه پیدا کرده و پیش می رود. اگر این نتایج درست باشد و ما هم سیاسی برخورد کنیم باید این نظریه را تشویق کنیم که هر جامعه ای مسیر خاص خود

را دارد. اهمیت نظریه دوم در این است که اگر هر جامعه‌ای مسیر خاص خودش را پیدا کند در داخل خود می‌تواند الگوهای خاص ناشی از فرهنگ و تمدن خود را پیدا کند. همچنین نکته مهم این است که در سطح جامعه هیچ چیز خاصی وجود ندارد بلکه پدیده‌ای وجود دارد که دارای حالت کلاسیک است و یا احتمالاً در حال شکل‌گیری است. بنابراین همه بازیگران به اندازه توانمندیها و میل و اراده خویش می‌توانند روی پدیده‌هایی که در حال شکل‌گیری هستند اثر بگذارند. اهمیت انتخاب نظریه در این است که ما در مسیرهای کاملاً متفاوتی از لحاظ موضوع فلسفی و سیاست‌گذاری قرار داریم و حداقل برای خودمان مشخص است که چه می‌خواهیم.

خانم دکتر کولایی: در ادامه بحث دکتر اخوان باید در مورد ترفندهایی که در حال تدوین هستند و همچنین عناصری که تامین نیازهای غربی‌ها را امکان‌پذیر می‌کند اندیشه کنیم. این امر می‌تواند باعث تقارن اهداف دولتهای خاص با روندهایی شود که در جهان در حال شکل‌گیری است. یعنی به نوعی تقارن مفهوم جهانی شدن با آمریکایی شدن. به بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و از میدان خارج شدن قدرت رقیب در برابر الگوی توسعه مورد حمایت آمریکا، این فضا فراهم شد که این تطابق و مورد تاکید قرار گرفته و استفاده شود. نکته مهم این است که ما با جریانی مواجه هستیم که زمینه‌ها و ابعاد مختلف آن نوعی گسترش جهانی ارزشها، پیوندها و باورها را در ابعاد مختلف فراهم می‌کند. این امر به تحولاتی برمی‌گردد که جهان را روز به روز بیشتر به هم پیوند می‌دهد. البته برای فهم مطلب باید این روند را با آنچه که انتظار داریم شکل بگیرد (یعنی آنچه که هست و یا آنچه که باید باشد) از هم تفکیک نماییم. نکاتی که آقای نبوی مطرح نمودند از زاویه نگاه جمهوری اسلامی ایران به روند جهانی شدن و ایده‌ها و آرمانها و ارزشهای حاکم بر جامعه بشری است. تاثیرگذاری بر این روند در حال شکل‌گیری و توسعه نشانگر این مهم است که تواناییها و میزان شناخت ما از عناصر دخیل در روند بسیار موثر است. آقای دکتر اخوان نیز اشاره کردند که میزان نفوذ و تاثیر واحدهای سیاسی موجود در جهان متفاوت است. نکته اساسی برای ما هم شناخت و هم

تواناییها، امکانات و ابزارهایی است که در اختیار داریم. بنابراین در مورد فاعلیت داشتن پدیده مورد نظر می توان گفت که نحوه ورود و نفوذ ما به این مسئله با شناخت ما از این موضوع ارتباط مستقیم دارد. همانطور که قبلاً اشاره کردم در سیاست خارجی آمریکا به خصوص در دهه ۱۹۶۰ و دوران جنبشهای انقلابی بعد از جریانات کوبا تئوریهای علمی دست مایه برنامه ریزی سیاست خارجی آمریکا شد. یعنی یک دولت قدرتمند براساس شناخت و استفاده از ابزارها و تواناییهایی که در اختیار داشت، با بررسی پدیده ها و براساس علم و آگاهی بعنوان ابزار نفوذ و دخالت، این روند را تحت تاثیر قرار داد پس از فروپاشی اتحاد شوروی نیز به برکت پیشرفتهای تکنولوژی این تقارن و تداول شدیداً برجسته تر و گسترده تر شد. در عین حال باید دستیابی به شاخصهایی را در روند توسعه و تحول در دیگر کشورهای جهان مدنظر قرار دهیم، تا نیازها و اقدامات لازم در الگوسازیها مورد توجه قرار گیرد. مهم این است که در چارچوب تحولاتی که به شکل عام و جهان شمول مطرح می شود، معلوم شود هر کشور و ملتی چه تواناییها و امکاناتی برای تعیین وزن خود در شکل دادن به این روند را دارد. وقتی ما بحث گفتگوی تمدنها را مطرح می کنیم در واقع به یک نیاز جهانی پاسخ می دهیم. زیرا با درکی صحیح و مبتنی بر واقعیت های بین المللی ما ایده ای را مطرح می کنیم که جهان تشنه طرح آن است. حال از حیث بحث آرمانی نیز ضروری است که برای آن نقش برجسته تری قایل شویم و به جنبه های عملیاتی شدن آن که ارتباط مستقیمی با تواناییهای داخلی ما دارد بیشتر توجه کنیم.

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال هفتم علوم انسانی

دکتر اطهری: در بحث هایی که صورت گرفت علی رغم این که ما شاخص هایی در مورد گسترش ارتباطات و تکنولوژی و انقلابات تکنولوژیک ارائه دادیم اما قابل پرسش است که آیا این مسئله واقعاً جوامع و دولتها را به یکدیگر نزدیک می کند و یا واگرایی را بیشتر می سازد. مثلاً بعضی از اصطلاح منطقه ای شدن استفاده می کنند یعنی در عین اینکه جهانی شدن را داریم منطقه گرایی را نیز داریم. بعضی معتقدند که منطقه گرایی زمینه ای برای جهانی شدن است مثل اکویا اتحادیه های اقتصادی که حاوی منطقه گرایی خاص می باشد. حال آیا

شاخص های خاصی که در مورد جهانی شدن بر شمردیم موجب نزدیکی جوامع خواهد شد یا موجب دوری دولتها خواهد گردید؟

دکتر کولایی: با توجه به تجربه کشورهای اروپایی در جنگ جهانی دوم مطرح شد و همچنین توصیه های موجود در زمینه همکاری های اقتصادی و فنی برای ایجاد ارتباط نزدیکتر و مناسب تر به منظور حل مسالمت آمیز اختلافات و به عنوان یک الگو برای بسیاری از کشورهای جهان بویژه بعد از جنگ جهانی دوم مطرح شده، استفاده از این تجارب به خصوص بعد از فروپاشی اتحاد شوروی که روند فعالیت همکاری منطقه ای و شکل گیری هویت منطقه ای روند پرشتاب تری یافته به کرات در نقاط مختلف جهان مشاهده کرده ایم. نکته مورد توجه این است که در مناطق توسعه یافته جهان تفکیک ماهوی مسائل سیاسی از اقتصادی نشان می دهد، این کار عملی است. اما این که امکان تعمیم این الگوها به مناطق در حال توسعه جهان وجود دارد، باید گفت اساساً شکل گیری هویت های ملی در این مناطق با معضلات جدی و اساسی روبرو است. در واقع هویت منطقه ای امری متاخر بر ایجاد هویت ملی است. مهم این است که واحدهای ملی به این جمع بندی برسند که از طریق همکاری های اقتصادی بهتر می توانند، منافع مشترکشان را تامین کنند. به نظر می رسد پیدا کردن محل مناسب در کشورهای در حال توسعه نکته اساسی است. اما منطقه گرایی به عنوان شیوه ای برای ایجاد اتحاد و در عین حال حل اختلاف بین قدرتهای اقتصادی در مناطق پیشرفته جهان، واقعیتی قابل مشاهده است. برخی نیز مطرح کرده اند که احتمالاً رشد روند منطقه گرایی به نوعی تعارضات سطح ملی را به مناطق ارتقا می دهد و بجای این که تعارضات را بین کشورهای حل و فصل کند بین واحدهای بزرگتر و قدرتمندتر و منطقه ای حل و فصل می شود. آنچه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و شکل گیری شرایط جدید به چشم می خورد به نوعی طرح تعارضات و تضاد منافع در بین اتحادیه های تازه تشکیل است. در مرزهای شمالی کشورمان (اتحاد شوروی) با کارکرد منطق منافع منطقه ای مواجهیم که بطور موثر عمل کرده است. آنچه که بعد از فروپاشی شوروی بین ۱۲ جمهوری CIS شکل گرفت روند واگرایی

بود که بتدریج به نوعی تقویت مسائل منطقه ای گرایش پیدا کرد. بحث مورد نظر از بعد فرهنگی متفاوت است. زیرا در بعد فرهنگی ابزارها، الگوها و نتایجی که در سایر ابعاد ملموس است، نوعی تعارض میان هویت های منطقه ای، بومی و روند جهانی شدن پدید می آورد، به نظر می رسد از نظر محتوی موفق نیست و مخالفت ها نیز به نوعی آشکار در برابر همین میل برای ایجاد یک هویت جهانی به منظور به عمومیت بخشیدن به هنجارهای فرهنگی آمریکایی است. این تفاوتها در بخشهای مختلف جهان حتی در جوامع اروپایی وجود دارد و نمونه برجسته آن روسیه است. می توان گفت این مقاوتمها به تدریج توسعه خواهد یافت و حرکت جهانی شدن فرهنگی و در واقع آمریکایی شدن جهان بدون مقاومت تداوم نخواهد یافت.

دکتر اطهری: به نظر می رسد دکتر کولایی در پاسخ به سؤال، مناطق توسعه یافته و مناطق توسعه نیافته را از یکدیگر جدا نمودند یعنی در مناطق توسعه یافته، جهانی شدن پیامد خاص خود را داشته و در مناطق توسعه نیافته نیز پیامد خاص خود را دارد. آقای دکتر اخوان شما هم این گونه فکر می کنید؟

دکتر اخوان زنجانی: من سؤال دوم را دقیقاً نمی فهمم که آیا پدیده جهانی شدن به همزیستی جهانی دامن می زند یا موجب واگرایی می شود؟ سؤال این است که همزیستی جهانی بین چه کسانی است؟ بین دولتها یا انسانها؟ و بعد اینکه همزیستی جهانی و واگرایی یک مجموعه را تشکیل می دهند زیرا بدون واگرایی همزیستی امکان پذیر نیست. تا زمانیکه انسانها در چهارچوب اندیشه های خاص مثلاً در قالب ملی گرایی که یکی از اصلی ترین عوامل تعارض روابط بین الملل بوده است می اندیشند منافع ملی با منافع دیگران در تعارض بوده و دلیلش هم بر عدم همزیستی مسالمت آمیز می باشد. اما اگر ما بگونه ای فکر کنیم و این اندیشه را بپذیریم که جهانی شدن بطور اجتناب ناپذیری واگرایی را به همراه دارد پس این پدیده نوعی واگرایی را در بر می گیرد و همزیستی بین انسانها صرف نظر از خواست دولتها و

نه تنها امکان‌پذیر است بلکه قابل تصور نیز می‌باشد.

در مورد منطقه‌گرایی باید گفت منطقه‌گرایی به سبک اروپا به گذشته و قرن‌ها پیش تعلق دارد و در واقع مبتنی بر سیستم دولت - ملت بوده و مراتب و نهاد‌های تصمیم‌گیری آن از ۱۰ یا ۱۵ کشور به یک کشور انتقال می‌یابد. این نوع منطقه‌گرایی در عصر جهانی شدن جایگاهی ندارد ولی نوع دیگر از منطقه‌گرایی تحت عنوان منطقه‌گرایی باز شناخته شده است که اگر آن را با مناطق دیگر مقایسه کنیم مشاهده می‌شود این مناطق نه تنها هیچگاه خود را تبدیل به مناطق بسته نمی‌کنند بلکه تبدیل به مناطق باز و بازتر می‌شوند. پس در منطقه‌گرایی باز هدف جلوگیری از تعارض و گسترش توسعه همکاری‌ها و تعاملات است و اینها اجباراً مجموعه‌ای از جهانی شدن را تشکیل می‌دهند. در مورد مقاومت باید گفت نشانگر جهانی شدن است و نشان می‌دهد که انسانها در گوشه و کنار دنیا بصورت جهانی عمل می‌کنند. بحرانها خودشان به طریقی روند جهانی شدن را تسریع می‌کنند. اگر به مقاومت چه در آمریکا چه در جمهوری چک و غیره بنگریم نکته جالب این است که آنها همه تحت عنوان مقاومت‌های جهانی تلقی می‌شوند. در مورد این مقاومت در جمهوری چک باید گفت: حدود ۲۷ درصد اشخاصی که در این مقاومتها درگیر بوده و دستگیر شده اند داخلی هستند و باقی از سایر کشورها و خارجی هستند. این سیستم مقاومتی توسط سیستم‌های ارتباطی جهانی هماهنگ می‌شوند. این که انسانهایی همفکر در همه جا به شکلی مشابه دست به اقدامات و اعمال می‌زنند اگر بیانگر پدیده جهانی شدن نیست پس چیست؟ در مورد مسئله کشور‌های توسعه یافته و توسعه نیافته باید گفت توسعه یافته‌ها در مناطق خاص خود دارای امکانات بیشتری هستند اما بسیار جالب است که مسیر تکامل سیاست داخلی و خارجی توسعه یافته‌ترها و کمتر توسعه یافته‌ها در مسیری حرکت می‌کند که نهایتاً به نقطه‌ای مشابه منجر می‌شود. یعنی کشور‌های کمتر توسعه یافته در زمانی که استقلال خود را باز یافتند از نظر فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، امنیتی، اقتصادی آسیب‌پذیر بودند اما جالب اینجاست که کشور‌های توسعه یافته نیز دقیقاً با همین مشکلات مواجهند.

آقای نبوی: در فرآیند جهانی شدن، بروز تعارضات فراوان در مسائل معرفتی و راهبردی اجتماعی میان کشورهای مختلف کاملاً مشهود است؛ مثلاً هر جامعه‌ای زبان و فرهنگ خاص خود را دارد و تأمل در این فرهنگ‌ها نیازمند آن است که جوامع خواستهای درونی خود را برای یکدیگر ترجمه کنند و گرنه با همین صورت و با تشابه صرفاً ظاهری، هیچگونه نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. مفاهیم سعادت و اخلاق و دین در یک جامعه دینی با یک جامعه غیردینی متفاوت است، اگرچه در ظاهر، برای بیان آنها از واژگان مشترکی استفاده می‌شود. دکتر اخوان اشاره فرمودند که سیستمهای کامپیوتری و مخابراتی جدید، توسط پایگاههای جهانی اداره می‌شوند و همهٔ بازیگران به فراخور خود می‌توانند روی این پدیده اثر بگذارند. به علاوه، نفس مقاومت را دلیل بر نیاز همگانی به جهانی شدن دانستند دقیقاً از همین نقطه، تفاوت‌ها در تفسیر فرآیند جهانی شدن آغاز می‌شود. اگر «مقاومت» در برابر جهانی شدن، خود نمادی از جهانی شدن باشد، دیگر نمی‌شود نام آن را جهانی شدن گذاشت و در حقیقت، خلط میان مفهوم و مصداق رخ داده است. حتی اگر صور ظاهری مقاومت انسانها در جوامع یکسان باشد، اما تفسیر این صورت‌ها متفاوت می‌شود. ما ممکن است تفاسیر فطری از مقاومت عمومی در برابر جهانی شدن داشته باشیم و آن را یک قانون فطری بدانیم که در نهاد همهٔ انسانها وجود دارد و در برابر سیطرهٔ دیگری، انسانها را فعال می‌کند و موجب اظهار نظر و آمادگی و واکنش در مورد خودشان می‌شود. به نظر من، فرآیند جهانی شدن اگرچه در کوتاه مدت اختیاری و در دراز مدت اجباری است، اما پدیده‌هایی نظیر «مقاومت مشابه» در مقابل جهانی شدن، دلیل بر جهانی شدن نیست. اگر قرار است این گونه صحبت کنیم، می‌توانیم بگوییم از زمانی که فلسفهٔ یونان در جهان منتشر شد و مسلمانان شرق و غرب هم از آن استفاده کردند، جهانی شدن آغاز شده است! خیر، اینها جهانی شدن نیست بلکه بسط یافتن در حوزه‌هایی است که اکنون موضوع بحث ما نیست. در تحلیل فرآیند جهانی شدن، ما نیاز داریم که سه رویکرد را کاملاً از یکدیگر جدا کنیم؛ اول رویکرد متفکران و دانشمندان و نظریه پردازان است. مباحث این رویکرد، مجموعه‌ای از تحلیل‌ها و کالبد شکافی‌های دانشمندان دربارهٔ جهانی شدن را شکل می‌دهد.

رویکرد دیگر که بسیار مهم است و فوراً به فضای سیاسی، چه داخلی و چه بین‌المللی منتقل می‌شود، رویکرد حکومتی است. در مواجهه با پدیده جهانی شدن، برای محافل تصمیم‌گیری حکومت، آنچه بلافاصله مطرح می‌شود نحوه اداره بحران ناشی از فرآیند جهانی شدن است. در این رویکرد و در محدوده تصمیم‌گیری برای انتخاب روش مواجهه، چگونگی ورود، راهبردهای کوتاه مدت و دراز مدت و چگونگی خروج باید مقدار زیادی بحث شود و در نهایت به تصمیم‌گیری جدی بینجامد؛ زیرا رویکرد حکومتی الزاماً مسئولانه است، در صورتی که در رویکرد قبلی چنین جنبه مسئولانه‌ای وجود ندارد. اگرچه در بحث‌ها و اختلافات دانشمندان و نظریه‌پردازان، می‌توان آن را بگونه‌ای تمام کرد و هر کس را به نظریه خود واگذارد، وقتی ۵۰ سال بعد آرشیو سازمان سیا و یا آرشیوهای سری کشورهای اروپایی باز شد و عوامل برنامه‌ریز تشدید و تضعیف روند جهانی شدن و حتی نحوه بنیان‌گذاری آن به جوامع اعلام شد، حکومتها نسبت به عملکردشان مورد سؤال قرار می‌گیرند.

در همه کشورهای و مجالس این گونه است که بسیاری از رجال سیاسی همواره خواهان آن هستند که خوشنام باشند و در طول تاریخ اینگونه بمانند و در صددی خامی و یا خیانت نکنند که واقعیت‌های جدید آینده، قضاوت نسبت به آنان را دگرگون کند. رویکرد سوم، رویکرد فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به پدیده جهانی شدن است که تعامل ملتها باملل دیگر مورد توجه و کالبد شکافی قرار می‌دهد؛ به تعبیر دیگر، حوزه تعامل ملت‌ها در فرآیند جهانی شدن، بحثی اجتماعی- فرهنگی است و به بحث رویکرد حکومت مستقیماً ارتباطی ندارد.

این رویکردها را باید از هم جدا کرد. اگر با رویکرد اول بحث کنیم و بکشیم حاکمیت را امیدوار سازیم که ما در مواجهه با خیلی کارها رادر درون خودمان و در جامعه جهانی می‌توانیم انجام دهیم، نمی‌توان انتظار داشت که حاکمیت چنین ادعاهایی را به سادگی بپذیرد؛ به علاوه، خودمان هم چنان تضمینی نداریم که توصیه‌های ما به کجا خواهد انجامید. وقتی از نیمکت توصیه‌های نظریه‌پردازانه بلند شدید و روی نیمکت راهبردی و حکومتی نشستید و به دهه‌های آینده نگاه کردید و نتیجه اقدامها و تصمیمهای فعلی خود را تصویر نمودید، خواهید دید که رویکرد مسئولانه حکومتی، موضوعی به این راحتی و به این

آسانی نیست. ماحتی اگر خود را قانع کنیم که همه حرف است، ولی این تجربه گرانبها را فراموش نکنیم که وقتی زمان می گذرد، بسیاری از اسرار از پس پرده بیرون می آید و معلوم می شود که بسیاری از سوء ظن های ما به قدرت های جهانی درست بوده است؛ در آن هنگام دانشمندان و نظریه پردازان پای خود را کنار می کشند و نظریه ها و توصیه های خود را پس می گیرند و سیاستمداران را با نتیجه تصمیمات خام و ناپخته شان وا می گذارند. فرآیند جهانی شدن اگرچه بصورت اجتناب ناپذیری مسیر خود را طی می کند، ولی آنچه مطلوب نیست، عوارض تحمیلی ای است که برجا می گذارد. به نظر من، ما باید پدیده جهانی شدن را به درستی بفهمیم و با آن مواجهه ای فعال و خلاق داشته باشیم. این پدیده، رسماً اتفاق خواهد افتاد و در حال انجام یافتن است و وظیفه اصلی ما این است که در حوزه راهبردی باید بینیم حاکمیت ها در برابر آن چه می کنند و ما چه باید کنیم. با بررسی این موارد ما می توانیم به نتیجه ای آگاهانه و مطلوب برسیم.

دکتر اطهری: هنگامی که به جهانی شدن از منظر پست مدرن نگاه می شود به یک نتیجه منجر می شود و وقتی از منظر مدرنیته نگاه می کنیم به جایگاه دیگری منتهی می شود در ایران بحث یکسان نگاری، یکتا نگاری تاریخی و یا مسئله دیالکتیک تاریخی، هر کدام ما را به جای خاصی خواهد رساند و این سؤال مطرح است که آیا پست مدرن واقعاً مشکل امروز ماست؟ جامعه ما صد سال است که در مسیر مدرنیته حرکت کرده ولی نه تنها به آن دست نیافته بلکه با مقاومت هایی نیز روبروست. آیا باید در اینجا به موضوعات بیرونی نظیر پست مدرن نگاه کنیم؟ یعنی همان اشتباهاتی را که یک دهه یا ۱۵ سال قبل از انقلاب به وقوع پیوست تکرار کنیم؟ بعضی از اشخاصی که در این زمینه مطالعه کرده اند معتقدند اصلاً پست مدرن امروز جامعه ما جا ندارد و مابایستی در زمینه مدرنیته تفحص کنیم، حال سؤال این است که آقای دکتر اخوان شما صحبت های آقای نبوی را از چه منظر می خواهید نقد کنید؟

دکتر اخوان زنجانی: آقای نبوی یک نظر علمی راهبردی و سیاسی اقتصادی را مطرح کردند و عنوان کردند که نظر علمی غیر مسئولانه بوده و فقط نظر راهبردی مسئولانه است. اگر اینجا مطلوبیتی وجود دارد دقیقاً همان نظری - علمی است. زیرا تا زمانی که ندانیم چه چیزی وجود دارد و کجا می‌خواهیم برویم چگونه می‌توانیم راهبردی بیندیشیم. ابتدا باید دنیای پیرامون خود را بشناسیم و بدانیم به کجا می‌رویم یا کجا ممکن است برویم تا بتوانیم در درون آن چهارچوب عمل کنیم. به ناگزیر باید گفت مسئله علمی، قبل از راهبردی است و راهبردی بدون علمی غیر مسئولانه. در مورد مفهوم راهبرد یعنی سیاسی اقتصادی و اجتماعی این مسئله مطرح شد که جهانی شدن با آمریکای شدن تقارن دارد. عنوان گردید که تقارنی وجود ندارد پس دیگران هم می‌توانند اثر بگذارند این ما را به بحث پست مدرنیته ارتباط می‌دهد. اما با محتوی پست مدرنیته کاری نداریم بلکه چیزی که مهم است کارکرد تاریخی پسا مدرنیته است. اجباراً ما باید تاریخی بیاندیشیم زیرا راجع به فردا فکر نمی‌کنیم بلکه راجع به سی یا چهل سال دیگر و ۴۰۰ یا ۵۰۰ سال پیش میندیشیم. اگر ما به کارکرد تاریخی مدرنیته بنگریم خواهیم دید که تاریخ پیدایش مدرنیته کاملاً با پیدایش نظام سرمایه داری مقارن است. بنابراین می‌توانیم مدرنیته و حصول عصر روشنگری را روبنا تلقی نموده و نظام سرمایه داری را زیر بنای فرض کنیم. بحثی نیست که نظام اقتصاد و سرمایه داری در تقریباً دو سه دهه اخیر وارد مرحله‌ای نوین شده که در حوزه اقتصادی تحت عنوان تولید انعطاف پذیر شناخته شده است. منظور از این تولید تحول زیر بنایی است که در آن روابط و شرایط اقتصادی و کارکرد ساختارهای اقتصادی نیز متحول شده است. بنابراین طرز تفکر انسانها نیز می‌باید به همان میزان متحول شود پس لازم است که ساختارهای فکری فرهنگی مدرنیته ویران شوند به نحوی که ساختارهای جدیدی که با نظام اقتصادی سرمایه داری در حال شکل گیری هماهنگی داشته باشد شکل گیرد. انسانها نیاز دارند که دنیا را شناخته و یک هماهنگی درونی و بیرونی بین خود و جهان پیرامون ایجاد نمایند. این هماهنگی اجتناب ناپذیر است. جوامع نیز باید همین مسیر را دنبال نمایند. اگر کمی ساختاری و تاریخی بیاندیشیم می‌بینیم که جامعه از ساختارهای مختلفی تشکیل شده است و

اگر این ساختارها در طول زمان با یکدیگر در تعارض اساسی قرار گیرند آن جامعه و سیستم نمی تواند به حیات خویش ادامه دهد. نکته سوم به مسئله مقاومت مربوط می شود. کسانی که با جهانی شدن مبارزه می کنند از ابزارها و شیوه های جهانی شدن برای مقاومت استفاده می کنند. مارکس سالها پیش گفته است: نظام سرمایه داری در حال جهانی شدن است او در پایان مانفست می گوید: کارگران جهان متحد شوید، زیرا برای مسئله ای جهانی پاسخ باید پاسخی در سطح جهانی باشد. نظام سرمایه داری که موجب نابرابریهای بسیار شدید شده است در سطح جهان عمل می کند و هیچ کشوری حتی قدرتمندترین آنان مانند آمریکا، اروپا و ژاپن به تنهایی نمی توانند یا با ابعاد منفی آن مبارزه کنند. زیرا پدیده جهانی است و واکنش نیز در مقابل آن جهانی خواهد بود. اشخاصی که نسبت به این پدیده واکنش نشان می دهند از جوامع و کشورهای مختلف هستند. و ابزارهایی که به کار می گیرند در سطح جهانی است.

باید گفت بین جهان شدنی و جهان شمولی تفاوتی وجود دارد بحث ما عمدتاً روابط بین الملل است. بعد از وستفالی عظیم ترین تحول در جهان ایجاد شده است. برای اولین بار انسانها بدون کنترل حکومتها با یکدیگر ارتباط برقرار کرده اند. نهادهایی تشکیل داده اند و به همان میزان که انسانها به یکدیگر نزدیکتر می شوند نهادهای جهانی پیدا می شود. نمی توان همزمان به دو فرهنگ یا سیستم اقتدارگرا تعلق داشت. مثلاً اگر یک ایرانی در کشور چین دارای منافع اقتصادی باشد، اتفاقاتی که در چین می افتد برایش مهمتر از حادثه ای در تهران باشد او به لحاظ جغرافیایی در ایران است در حالی که منافع او در چین است و طبعاً به همان میزان نیز حال چه در حوزه اقتصادی باشد و یا فرهنگی از وضعیت داخلی جدا می شود.

دکتر کولایی: مسئله ای که آقای نبوی مطرح نمودند یکی از معضلات جدی و بنیادین

جامعه ماست. این در واقع نگاهی است به رویکرد علمی و آکادمیک برای تدوین راهبرد و پیدا کردن راه برای تعیین اهداف و چاره سازی برای رویکردی که در جامعه ما موجود است. به لحاظ منطقی این تفکیک پذیرفتنی است. اما برای تدوین استراتژی و تعیین جایگاه و ایفای

نقش اگر رویکرد اولیه را کنار بگذاریم، همان اتفاقی می افتد که امروزه با آن مواجهیم. من مجدداً به سیاست خارجی آمریکا در دهه ۱۹۶۰ و استفاده این کشور از نظریه های توسعه و دانشگاه های آمریکایی برای ارائه پاسخ به معضلات سیاست خارجی آمریکا در آمریکای لاتین و شرق آسیا اشاره می کنم. یعنی یک پیوند اندام وار بین بخش های مختلف جامعه ای که به مدد آگاهی و دانش این فرصت را یافته تا این روند در حال تکوین را با انطباق اهداف و مقاصد خویش دنبال نماید. این مهم به دلیل پرداختن به مقوله سیاستگذاری با رویکرد آکادمیک است. اگر این چنین به مسئله بنگریم متوجه می شویم نگاه علمی به مسائل که می تواند مارا در چاره سازی برای یافتن ابزار مناسب به منظور اثر گذاری بر این روند کمک کند مقوله مهمی است. یعنی آنچه امروز بویژه در فرآیند تقابل و تداخل آمریکایی شدن جهان و جهانی شدن در حال شکل گیری است، به علت غفلت ما از ابزارهایی است که بدلیل عدم شناخت سازو کار فرآیند در حال تقویت آن هستیم. این نکته بسیار مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد. اگر بتوان یک پیوند منطقی و قابل قبول بین این حوزه ها ایجاد نمود، می توان پاسخ مناسبی برای دستگاه های اجرایی بدست آورد. ولی متأسفانه این انعطاف و بی توجهی و غفلت نسبت به تحلیل های علمی و آکادمیک، چیزی است که دنیا و بویژه آمریکا از آن استفاده نموده، ما را با این وضعیت دچار ساخته است. وضعیتی که سیاستگذاران و مجریان ما ابزار کافی برای بهره برداری از امکانات و توانایی های عظیم در اختیار را ندارند.

آقای نبوی: این که گفته شد جهانی شدن روندی جبری است، از اول هم مورد نظر بنده بود و گفتم که ما به لحاظ مقاومت، حداکثر در کوتاه مدت می توانیم در مقابل اصل آن مقاومت کنیم ولی مواردی که در این بحث به آن اشاره شد، هیچکدام نشان نمی دهند که در پدیده جهانی شدن در حال وقوع، ما چگونه باید جای خود را پیدا کنیم؟ یعنی این گونه تحلیل ها، جایی در اختیار ما برای یافتن مکان خویش نمی گذارد. اگر مباحثی را که به آن اشاره شد مبنا قرار دهیم، به این منجر می شود که جهانی شدن فرآیندی تاریخی است و در این فرآیند تاریخی هیچ مشکل و مسئله خاصی وجود ندارد، بلکه امواجی است که می آید و

هرکس نیز نقشی را ایفا می نماید و اثر خود می گذارد. نتایجی که مطرح شد، تابع و نتایج منطقی این مقدمات نیست. با این نگرش، ممکن است کسانی بتوانند بطور غیر مترقبه و ناخودآگاه؛ بر فرآیند جهانی شدن اثر بگذارند. الزاماً یک موج مطرح نیست و ممکن است چنین اثری هم اتفاق نیفتد. به همین دلیل تقاضای من این است که باید بطور جدی مطرح شود که وقتی اثر گذاران می خواهند تاثیر بگذارند، جای خود را کجا بیابند؟ من بین این دو جمله دکتر اخوان که فرمودند یک مقدار در ایران و مقداری هم در ژاپن و چین نمی توانم جمع بندی کنم، یعنی نمی توان جهانی شد اما به دو سیستم فکری تعلق داشت. قاعدتاً آنها این مرزها را نادیده نمی انگارند، همان گونه که آقای دکتر اخوان قبلاً نیز اشاره کردند که جهانی شدن هیچ تعارضی با این مسئله ندارد که هرکس جامعه و الگوی خود را پیاده کند. به نظر من، جمع بین این دو مدعا امکان پذیر نیست. به همین علت مسائل آکادمیک و علمی باید جدای از مسائل راهبردی بررسی شود. برای این که نظریه پردازان مسئولیت مستقیم ندارند، در حالی که در مسائل راهبردی، مسئولیت سیاسی حکومت مستقیم است و طبیعی هم هست که مثلاً دانشمندان چینی مسئولیتی را به صورت مستقیم برعهده نگیرند. این که گفته می شد باید اول بحث علمی انجام شود، قطعاً قابل قبول است، اما ما می دانیم که در حوزه مسائل آکادمیک و مباحث علمی نیز باید کالبد شکافی کنیم و بحث ها را بسط دهیم و در نهایت، به صورت برنامه به حوزه راهبردی و نهایی انتقال دهیم. سؤال من این است که در نهایت چه کسی می خواهد تصمیم گیری نماید؟ حتی اگر ما دلمان هم بخواهد که این کار را دانشمندان انجام دهند و شاید ما طلبه ها بیش از همه علاقمندیم که متفکران این کار را انجام دهند تا تصمیم گیران اجرایی، اما آن چیزی که در دنیا معمول است و مسئولیت حاکمیت سیاسی اقتضا می کند این است که نتیجه بررسی و مطالعات علمی دانشمندان را در نهایت بخش راهبردی تبدیل به یک تصمیم و واقعیت قابل استفاده می نماید. در حوزه راهبردی، نوعی الزامات و شرایطی وجود دارد که صرفاً در تصمیم گیری سیاسی حاکمیت مورد توجه واقع می شود که از آن زاویه نیز باید به موضوع نگرینست.

دکتر اطهری: در مورد پارادوکسی که آقای نبوی مطرح نمودند و توضیح دادند مبنی بر این که چگونه ما می توانیم تاثیر گذار باشیم سؤال این است که آیا واقعاً این پارادوکس وجود دارد؟

دکتر اخوان زنجانی: بدون تردید یک اتفاقی در حال وقوع است. من باب مثال در حوزه جهانی، موردی فرهنگی ابعاد جهانی می یابد وقوع آن اجتناب ناپذیر است. منهی کدام فرهنگ؟ در اینجا است که بازیگران می توانند تاثیر گذار باشند. بنابراین تعارضی وجود ندارد بلکه اتفاقی اجتناب ناپذیر در حال وقوع است حال با توجه به محتوا بازیگران می توانند اثر بگذارند در اینجا کار با این سؤال آغاز می شود که من کیستم و قومیت من چیست؟ زمانی که به این سؤال پاسخ گفته شود پایگاه ما مشخص می شود.

دکتر اطهری: یکی از مواردی که خانم دکتر کولایی مطرح کردند مقارن دانستن آمریکایی شدن با جهانی شدن است. اما این سؤال مطرح می شود که چرا جهانی شدن در شهر سیاتل آمریکا با اعتراض مواجه شد و افرادی مثل چامسکی اعتراض کردند. چگونه این افراد آمریکایی احساس کردند حقوق دموکراتیکشان تحت الشعاع پدیده جهانی شدن است. چامسکی مطرح می نماید که جهانی شدن اصل آزادی را برای انسان در مورد تصمیم گیری در مورد سرنوشت خویش مطرح می سازد. در عین حال جهانی شدن نقض منافع فردی را در بردارد. زیرا کارکرد منافع فردی را به کارکرد منافع جمعی بدل می کند و جهانی شدن در واقع نفع رسانی به بخشهای بسیار کوچکی از جوامع بشری است. در بخش چپ افرادی مثل چامسکی که در زمینه آکادمیک کار می کنند با مسئله جهانی شدن مخالفند و اتفاقاً از نظر چامسکی مشخص است که فاعل چه کسی است. در نقطه مقابل او فریدمن معترضان جنبش سیاتل را به حامیان زمین مسطح کشتی نوح تشبیه می کند. یعنی به اصطلاح آنهایی که در کشتی نوح بودند آرزوی زمین مسطح را داشتند. حتی بعضی افراد کسانی را که به مسئله جهانی شدن اعتراض می کنند آنارشویست (البته نه به معنای معمول آن) می دانند. این

اعتراضات در بسیاری از کشورها توسط گروه‌های مدافع عدالت اجتماعی و کسانی که بیشتر خواستار رفع نیازها و تامین و رفاه اجتماعی و بدنبال حقوق عمومی بیشتری هستند صورت می‌گیرد. این مسئله در اندونزی، مالزی، پراگ و استرالیا مانند سیاستل به چشم می‌خورد، این پارادوکس چگونه قابل حل است. حتی کسانی مثل تونی بلر که تشویق به جهانی شدن می‌کند با این که می‌گوید فرهنگ انگلیسی به فرهنگ آمریکایی نزدیکتر است معتقد است فرهنگ انگلیسی در حال اضمحلال بوده و هویت انگلیسی در حال حل شدن در هویت آمریکایی است. این پارادوکس و تناقض چگونه قابل حل است؟

دکتر کولایی: تصور من از این مقولات یک مفهوم متناقض نیست. اگر بحث سیاسی تحولات را مورد توجه قرار دهیم بهره‌گیری آمریکا از فرصت برای سوار شدن بر این امواج را بهتر متوجه خواهیم شد. آنچه در سالهای اخیر پس از فروپاشی شوروی، جنگ عراق علیه کویت و مقابله با این تجاوز شکل گرفت و همچنین طرح ناموفق نظم‌نوین جهانی، مقاومت در برابر آن یک فضای سیاسی را در آمریکا شکل داد که به اثرگذاری بر این روند در نظام بین‌الملل منجر شده، آمریکا برای تحمیل منافع خود بر این روند، بخش وسیعی از کشورهای پیشرفته و توسعه یافته جهان را در موضعی قرار داد که در آن روند جهانی شدن با آمریکایی شدن مقارن قلمداد شود. تصور من این است که داشتن سهم قابل توجهی از تولید علم و جذب ظرفیتهای علمی جهان و اثر گذاشتن بر روند در حال تکوین متناسب با ظرفیتهای علمی آمریکا و استفاده از پتانسیل‌ها و ظرفیتهای علمی، مهمترین عامل تاثیر بر این روند بوده است. این تقارن را این گونه مطرح می‌کنیم که این وضعیت به نوعی تداوم حرکتیهای دهه‌ها و سده‌های گذشته جهان است، که در شرایط جدید با توجه به پیشرفتهای تکنولوژیکی فقط پوشش جدید یافته است. آنچه در دهه ۶۰ در جهان به عنوان فضای انقلابی وجود داشت، امید توسل به الگوهای مارکسیستی برای مقابله با روندهای استثمارگرانه نظام سرمایه‌داری جهان بود که با یاس مواجه شد. این فضای روانی بعدها با تضعیف رقیب قدرتمند آمریکا، موجب تقویت این کشور شد. درک ساز و کار تغییر در جهان با استفاده از

آگاهی و دانش باعث شده که این روند برای بخشی از کشورها که از امکانات و تواناییهای خود بدرستی و سنجیده استفاده کرده اند مفید بوده افزایش قدرت را به همراه داشته باشد. آنها توانسته اند در روند جهانی شدن اثرگذار باشند.

دکتر اطهری: تحول به سمت جهانی شدن با توجه به نقش ایالات متحده و نقش اقتصادی شرکت‌های چند ملیتی پیامدهای خاصی در کشورهای توسعه یافته و پیامدهایی هم در کشورهای در حال توسعه دارند. بنابراین می‌خواهیم بدانیم که به لحاظ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی این پیامدها چیست و البته از نظر اقتصادی ما بعداً مباحثی را خواهیم داشت اما ابتدا می‌خواهیم بدانیم که پیامدهای سیاسی، دینی، علمی آن چه بوده و شبهات و تاثیراتی که به لحاظ دینی داشته چیست؟ دغدغه بسیاری از ما ایرانیها بخصوص در عصر جدید دین است بنابراین باید بررسی نمود که در روند جهانی شدن جایگاه دین کجاست؟ بحثهایی بسیار سنگین در ایران در حال انجام است و اندیشه اصلی این است که بر اثر این جهانی شدن که عمدتاً خود را در سکولاریزم نشان می‌دهد عاقبت دولت دینی در ایران چه خواهد شد؟ مباحثی که در این زمینه صورت پذیرفته قسمتی ناشیانه بوده و بحثهایی هم بسیار علمی و آکادمیک است. بحثهایی وجود دارند که نام آن را قرائت توتالیتری از دین می‌توان تلقی کرد. کسانی که این قرائت را دارند معتقدند دین در وجدان خصوصی و زندگی انسانها و در محدود کردن رفتار و افکار سیاسی و اجتماعی انسانها دخالت می‌کند و قرائت دیگری که از این مسئله وجود دارد ادبیاتش این است که بگوید دین نباید در خدمت قدرت و سیاست باشد و گروهی نیز معتقدند که نوعی قرائت تندروانه از دین در حال وقوع است. اما این مربوط به تمام لایه‌های دولت دینی نیست بلکه بخشی از بدنه ممکن است چنین تفسیری داشته باشد. برای این که بتوانیم بفهمیم آثار متفاوت جهانی شدن در ایران چیست و راهبردهایی را ارائه دهیم، شما این دغدغه‌ها را چگونه توضیح می‌دهید؟

آقای نبوی: البته شما حجم بسیار زیادی از سؤالات را یک جا دسته‌بندی کردید. من

در دنباله گفته‌های خانم دکتر کولایی نظرم را با توضیح کافی عرض می‌کنم. در وهله اول، مورد اساسی، تقارن مفهوم جهانی شدن و آمریکایی شدن است و این بدان جهت است که آمریکا از قابلیت‌های سیطره خود استفاده کرده و در واقع سوار موج شده است. من از ابتدای بحث وارد این موضوع شدم که هم باید «فاعل جهانی کردن» مشخص و معین شود و هم این مطلب را که بخشی از فرآیند جهانی شدن فاعلی معین نداشته و فرآیندی طبیعی است، هر دو را در نظر داشته باشیم؛ یعنی با در نظر گرفتن یکی نمی‌توان دیگری را نقض کرد. با عنایت به این نکته، من تقارن را قبول دارم. بخشی از فعالیت‌های سیاسی جهانی، واقعاً معلول فرهنگ دولتی و تلاش‌های دراز مدت آمریکا بوده است. اتفاقاً می‌خواهم وارد مباحث اقتصادی شوم. حضور نظامی آمریکا را در کره، ژاپن، آمریکایی جنوبی و یا حضور شرکتهای بزرگ آمریکایی در بخش برنامه ریزیهای اقتصادی مالزی که کشوری اسلامی است در نظر بگیریم، وضع به نحوی است که پول تولید رایانه‌هایی را که مالزی به دنیا صادر می‌کند، به جیب آمریکا می‌رود که بعضی از آن تعبیر به اقتصاد و دمکراسی موزاییکی کرده‌اند؛ به این صورت که آمریکا به راحتی از راه می‌رسد و فضایی مسطح را می‌بیند، موزاییکهای خود را کنار هم می‌چیند و به دیگران می‌گوید فقط این موزاییکها را که متعلق به من است در کشور خود راه بدهید هر کشوری که راضی است، این ارتباط با آمریکا را ادامه می‌دهد. کارشناسان اقتصادی واقعاً باید راجع به این مسائل تحقیق کنند. به هنگام خرید محصولات از کره جنوبی، در آخرین تحلیل، با حضور آمریکا در شرکتهای مختلف این کشور مواجه می‌شویم. حتی در کشور خودمان وقتی می‌خواهیم جنسی را خریداری کنیم، معمولاً این جمله را می‌شنویم که آمریکایی است و جنس آن عالی می‌باشد. این فرآیند و این تبلیغات، نمی‌تواند صرفاً اتفاقی بوده و به صورت طبیعی پیش آمده باشد. اگرچه این فرض که، چهار یا پنج نفر بنشینند و برای تمام دنیا برنامه ریزی کنند پذیرفتنی نیست، ولی تا این حد هم نیست که وقتی این امواج مطرح می‌شوند تمام امواج طبیعی باشند و حتی بخشی از موج سازی را هم به عهده ما بگذارند! جامعه ایران با فرهنگ دینی اسلامی در ۲۰ سال اخیر برای ما مطرح است. من معتقدم تأثیری که جهانی شدن بر فرهنگ می‌گذارد، تأثیری اساسی و بنیادی است.

جهانی شدن دو تاثیر اساسی دارد که اولی «هنجار شکن» و دیگری «نهاد شکن» است و هر دوی اینها، نظام های متعارف پایدار و نرمالی را که در فرهنگ های جوامع مختلف ایجاد شده است در برمی گیرند. حتی اگر خود ما مسائلی را انکار نماییم، ولی بتدریج احساس می کنیم که فرزندانمان وارد حوزه ای از مسائل فرهنگی و فرایند فرهنگ پذیری می شوند و بروز این فرهنگ پذیری در مجموع به گونه ای رخ می دهد که خودمان نیز نمی توانیم پذیرش آن را تفسیر کنیم. حتی ما هم تا حدی تحت الشعاع این تاثیر هستیم و من فکر می کنم که بحثهای امروزمان درباره جهانی سازی را باید ثبت کرد، تا بتوانیم ۲۰ سال آینده ارزیابی نماییم که کدام نگرش ها، واقعیت مسئله را دقیق تر درک می کرده است. امروزه ما در میان نسلهای کهنسال و میانسالان با شخصیتهای چندزیستی در دهه های مختلف روبرو هستیم و این چند زیستی به ما اعتماد به نفس و آرامش می بخشد، ولی فرزندان ما و شمامستقیماً در فضایی وارد خواهند شد که کاملاً هنجار شکن است.

مثلاً تلاش می کنیم فرزندانمان آموزه هایی را بپذیرند و رفتارهایی خاص را انجام دهند، درحالی که فرزندان ما در فضای جهانی شده، اصلاً کاری به حقانیت امور و غیره ندارند. و یا به یک مسئله نگاه می کنیم و آن را هنجار نمی بینیم، ولی فرزندان ما آن را هنجار می بینند، زیرا عمل مزبور در همه جای دنیا قابل انجام است و احساس می کند. که ما او را نفی می کنیم. در این حالت، اگر رفتاری را به لحاظ عرفی و یا به لحاظ شرعی برایشان تابو کنیم، وقتی آنها مشاهده می کنند که در سراسر دنیا این رفتار دائماً رخ می دهد و به راحتی نیز در دسترس آنها می باشد، چگونه چنین تابویی را می پذیرند و در اینجاست که تمام تلاشهای مذهبی و دینی بی فایده می شود. من وقتی افق های جهانی شدن را نگاه می کنم، احساس بسیار ضعیفی دارم که ما هم بتوانیم بطور طبیعی وارد شویم و به تدریج با جهان صحبت کنیم و حتی با زبانهای مدرن بتوانیم بخش هایی از نگرش هایی را که معمولاً ما طلبه ها به مسائل داریم طرح کنیم. همچنین من در مورد امکان طرح نگرش های دینی در فرآیند جهانی شدن، تصور فعالی در ذهنم ندارم و در شرایط کنونی به راحتی مشاهده می کنم که تقریباً بسیاری از مسیرها برای حضور فعال نگرش های دینی میان سرو صدا های غالب بر

فرآیند جهانی شدن، از بین رفته است. فقط می شود منتظر نتیجه یک آزمون بود و در کشور ما نیز همه دارند به این آزمون نگاه می کنند. فکر می کنم اگر بخواهم مسئله قابل اتکایی را مطرح کنم، این است که اگر الگویی از حضور تفکر دینی با ویژگیهای نظام مند و توانمند و علمی و متناسب با نیازهای جهانی روز پیدا کنیم و در آن شرایط بتوانیم حضور احتمالاً موثر و محصولات مهمی را داشته باشیم، این محصولات بصورت پیوسته بتوانند ایران را در درون جامعه جهانی، در جایگاه موثری قرار دهند، بله حضور به این شکل خاص، در نظام سیاسی و بین الملل جایگاهی خواهد داشت و اگر این آزمون موفق از آب درآید، چشم انداز وسیع و خوبی در پیش روی ما گشوده خواهد شد. در آن صورت، هم من باید به نتایج جهانی شدن امیدوار شوم و نظرم را تغییر دهم و هم بسیاری از فضلاء ما که به مسئله با تردیدشدهایی می نگرند. در حوزه حاکمیت دینی، فکر نمی کنم مشکل اساسی ای در مسائل مربوط به نظام حاکمیت در ارتباط با جهانی شدن و یا جهانی نشدن و یا اقتصاد جهانی و غیره باشد؛ زیرا نظام حاکمیت دینی ما، از عنصر اخلاقی جامعه اسلامی و ارزش ها و میراث آن کاملاً دفاع نموده و نسبت به آن هوشیار است. با این هوشیاری، شاید پاره ای از مسائلی که حالت الزامات غیر قابل رفع دارند، پذیرفته شوند و بشود در مورد آن چاره اندیشی کرد، اما مواجهه با اکثر نتایج جهانی شدن، سعی می شود که مواجهه ای فعال و خلاق باشد و در مورد مسائل جدیدی که مفهوم سازی جدید در آنها لازم است، اجتهاد دینی پویا بکار گرفته شود.

البته پاره ای از روشنفکران ما راهی را توصیه می کنند که مطمئنم حوزه مطالعات دینی و حوزه علمی شیعی ما، این راه را نخواهند پذیرفت و آن راهی است که برای همگام با جهانی شدن، معتقد شویم که آموزه های اسلامی زمانش گذشته و دورانی پدید آمده است که آموزه های جدیدی را می طلبد و باید بخش هایی از نگرش شیعی و حوزوی را خارج از فرآیند زندگی امروزی خود دانسته و آن ها را تبدیل به پرونده هایی مربوط به مسائل گذشته نموده و به بایگانی بسپاریم. و به این وسیله بتوانیم در فرآیند جهانی شدن وارد بحث هایی شویم که اجازه مانور را به ما می دهد. یکی از مسائل اصلی ما در تصمیم گیری دینی این است که ائمه معصومین ما هشتاد هزار روایت ذکر کرده اند که در آنها به تمامی آیات قرآنی موقعیت

تفسیری داده می‌شود و در نتیجه، ما نمی‌توانیم از این روایات صرف‌نظر کنیم و فقط با استناد به برخی از آیات، دین ورزی کنیم و مثلاً طبق آیه‌ای از قرآن که تعامل میان انسانها را لازم و خوب می‌داند و یا آیه‌ای دیگر که تبلیغ و مهاجرت را خوب دانسته، تسلیم فرآیند جهانی شدن شویم و از آموزه‌های دینی خود چشم‌پوشی کنیم. به نظر من، این اشتباه است که برخی این‌گونه بحث‌ها را سریعاً به حوزه حاکمیت و موضع نظام حاکمیت دینی می‌کشانند، گویا مسئله صرفاً نگرش حاکمیت است که می‌خواهد با این‌گونه پدیده‌ها مقابله نماید و یا با آن درگیر شود، در حالیکه این‌طور نیست؛ اتفاقاً من هشدار می‌دهم که اگر وجود حاکمیت دینی در دو دهه اخیر نبود، در شرایط جدید جهانی نظام اجتماعی ما به نظام جبهه‌بندی عاشورایی و یزیدی تبدیل می‌شد که در تاریخ معصومین نیز مشاهده می‌کنیم.

امروز نظام حاکمیت دینی در واقع اینگونه عمل نموده است که می‌خواهد الگو بدهد که می‌توان این نوع مسائل را که ریشه در حرکت اجتماعی جهان غرب وارد و مطرح شدن و رشد آنها در قالب الگوی دینی مطرح نیست، بصورت نظم جدید و نظام اجتماعی سازگار با دین مطرح نمود و بتدریج راهکارهای آن را نیز پیدا کرد. از سوی دیگر، مطالبات جدیدی که امروزه بطرف دین حرکت کرده و از دین در مقایسه با عقلانیتی که امروز در دنیا فراگیر شده و خود را در جنبه‌های عقلانی و عرفی وقایع اجتماعی پذیرفته شده در دنیا نشان می‌دهد، فاصله گرفته، نیاز به تغییرات بسیار زیادی دارد و من بعید می‌دانم که این تغییرات، هم در ارائه الگوهای جهانی سازگار با دین و هم در مهار مطالبات نسبت به دین، بتواند روند قطعی خود را سریع طی نماید. من برای چنین روندی چشم‌انداز روشنی نمی‌بینم. اگر حاکمیت دینی در نظام جمهوری اسلامی ایران قادر باشد که نظام سیاسی خود را تا حدی که با جهانی شدن تعاملی مثبت داشته باشد و در عین حال اصول دینی خود را حفظ کند، همچنان فعال و مقتدر نگاه دارد، طبیعی است که ورود فعال به فرآیند جهانی شدن برایش رضایت بخش است در غیر این صورت مشخص نیست که چه تصمیمی خواهد گرفت.

دکتر اطهری: به هر حال پیامد سیاسی جهانی شدن در حوزه سیاسی و فرهنگی

چيست و چه سناریویی در این زمینه قابل تصور است؟

خانم دکتر کولایی: در زمینه صحبت‌هایی که شد ایران شاید از معدود کشورهای جهان باشد که به دلیل ویژگی‌های خاص سیاسی و تاریخی و در واقع میراث تمدنی و فرهنگ خود می‌تواند از نظر اثرگذاری فرهنگی مورد توجه باشد. اساساً بعد از تحولاتی که در مرزهای شمالی کشورمان اتفاق افتاد، با توجه به مرحله‌گذاری که در نظام بین‌الملل شکل گرفته جهانی شدن یکی از ویژگی‌های این دوران است. تجزیه اتحاد شوروی به کشورهای پانزده‌گانه در مرزهای شمالی کشور ما را با شرایط جدیدی مواجه ساخته است. فروپاشی گذشته از آثار مستقیم پیامدهای امنیتی و سیاسی آن، به معنای پایان یافتن نظام ایدئولوژیک شوروی می‌تواند برای جمهوری اسلامی ایران آموزه‌های بسیار داشته باشد. پاره شدن پرده آهنین تضمین امنیتی تداوم نظام بسته را از بین برد. توسعه نظام‌های اطلاعاتی مدرن امکان ادامه نظام اتحاد شوروی و برنامه ریزی متمرکز اقتصادی و سیاسی را از بین برد. لذا آثار و پیامدها برای بعد از فروپاشی برای ما قابل تأمل است. نوعی انفعال نسبت به جهان سرمایه داری و ویژگی‌های عمومی موجود در آن در تقابل با الگوی کمونیستی در روسیه وجود دارد. به این دلیل خوش بینی افراطی نسبت به غرب و سراب پیوند با آن، و فریفته شدن به سرمایه داری برای رفع مشکلات داخلی اینک بانوعی بازگشت به درون و به عبارتی نوعی زیر سؤال بردن لیبرالیزم غربی مواجه شده است، به این مقایسه‌ای است که حاکمیت امروزی روسیه مطرح می‌کند. این مسئله بازگو می‌شود که لیبرالیزم غربی خاستگاه تاریخی و فرهنگی خاص خود را دارد. این واکنش برخاسته از نوعی مقاومت و بازگشت به درون است. همانطور که قبلاً آقای نبوی نیز اشاره داشتند این تحولات جز در تحقیق و مطالعات علمی و بهره‌گری از تجارب جوامع دیگر به مدد مطالعات علمی برای رسیدن به تعمیم‌هایی که می‌تواند به ما کمک کند قابل تحقق نیست. این بعد خاص از تحولات است که پیامدهای آن می‌تواند برای یک جامعه ایدئولوژیک دارای ساختارهای کم و بیش مشابه در بعضی موارد قابل استفاده باشد. اما این انفعال و بازگشت به درون چه میزان موفقیت‌آمیز است بحث

دیگری است. تجربه ای که در فاصله بیش از یک دهه در جوامع دیگر مشاهده شده برای ما نیز قابل استفاده است. به دنبال شکل گیری روندهایی که جهانی شدن سیاست، اقتصاد و فرهنگ را تقویت کرده، منطقه خاورمیانه و بویژه جمهوری اسلامی ایران به طور مستقیم و غیر مستقیم تحت تاثیر این روند قرار گرفته است. موقعیت خاص که جمهوری اسلامی ایران در این شرایط در حال گذار، به دلیل تواناییها و ویژگیهای خاص و انحصاری زمینه های مناسب برای حضور موثر را فراهم آورده که لازمه آن داشتن درک و شناخت عمیق از این تواناییها است. مسئولان ما باید هم از جایگاه جمهوری اسلامی ایران و هم از تواناییهای دیگران که در پیرامون ما هستند آگاهی یابند. من تصور می کنم این روندها فی نفسه برای کشور مان فرصت های بسیار عظیمی را بوجود آورده که متأسفانه آنها را به دیگران واگذار کردیم. جمهوری اسلامی ایران به دلیل عدم شناخت این ویژگیها قادر نبوده در این مقطع تاریخی ویژه اهدافی متناسب با تواناییهای خود را طراحی و دنبال کند تا بتواند آن حداقلهایی را که همه دولتها در سطح جهان باید از آن برخوردار باشند تامین نماید. در حالی که این اگر باتکیه به ارزیابی درست و واقع بینانه قابل حصول است.

جهانی شدن هم فرصتها و هم تهدیداتی را برای ما بوجود می آورده است. فرصتی است که با شناخت ساز و کار این حرکت متناسب با تواناییهای خود بر آن اثر گذار بوده و از آن بهره جویم. نیاز جهانی به گفتگوی تمدنها امروز وجود دارد و باید بطور مناسبی آن را طرح کنیم و این باعث می شود که جمهوری اسلامی ایران به عنوان طراح و مبتکر ایده ای که نیاز جهانی است مطرح شود. و لی اگر نتوانیم ارزیابی صحیح و عینی و دقیق از این فرآیند داشته باشیم و نتوانیم جایگاه خود را در این روند تشخیص دهیم، بدون شک این روند تهدید علیه امنیت ملی ماست. زیرا در واقع تهدیدات سنتی علیه امنیت ملی ما را تشدید می کند و در شرایط تحولات جدید که مرزهای ملی فرو می پاشد، این پدیده می تواند به عنوان عنصر جدیدی در تهدید علیه امنیت ملی ما وارد بشود. با این تعبیر روند جهانی شدن تهدیدی برای ما تلقی می شود. اما در صورت شناخت این مؤلفه ها و درک نیازهای جدید جهان، و نیاز به دین و معنویت، در صورت عملیاتی نمودن این توانایی ها متناسب با نیاز انسان امروز این

پدیده می‌تواند پیامدهای مثبت داشته باشد. این ظرفیتها و تواناییها موجود است، اما هنر واقعی پیوند زدن میان این تواناییها و نیازهای واقعی جوامع است. این مسائل تا حد زیادی به روشها، سیاستها و نحوه عمل ما بستگی دارد، که قبل از ایده گفتگوی تمدنها بیشتر به تجربه جمهوری اسلامی ایران مرتبط می‌شود. یعنی ما چقدر در فضای امروز جهان و دموکراتیزه شدن رژیم‌های سیاسی بتوانیم در چهارچوب یک الگوی دینی پاسخگو باشیم. این امر ارتباط مستقیم با عملکرد ما برای تبدیل آن به فرصتها دارد.

دکتر اطهری: آقای نبوی شما بطور غیر مستقیم به پیامد اثرات ارزشی اشاره کردید، لطفاً مفصل‌تر بیان نمایند که سرنوشت جامعه دینی و دولت دینی و رهبری دولت دینی در اثر جهانی شدن چه خواهد بود؟

آقای نبوی: اصولاً فکر می‌کنم این منازعات که در قالب بیان ناکارآمدی فقه سنتی با واژگان خاصی در جامعه ما خود را نشان می‌دهد، واقعاً نتیجه مثبت ندارد. یک عده این طرف و عده‌ای آن طرف ایستاده‌اند که فقط قرائت ما محض است و آن طرف هم همین را می‌گوید. امروزه وقتی مردم به عرصه اجتماعی وارد می‌شوند، امکان این که حاکمیتی در خلاء شکل بگیرد وجود ندارد، زیرا وقتی مردم وارد عرصه اجتماعی می‌شوند همه وجود خود را می‌آورند نه قسمتی از آن را، بنابراین، حضور مردم و اراده عمومی ناشی از آن در عرصه تحولات اجتماعی، امری اجتناب‌ناپذیر شده است. لذا به نظر من، نزاعی که در مورد بحث انتخاب و یا انتصاب ولایت فقیه مطرح می‌شود، غیر واقعی و سؤال بی‌معناست. ما در حاکمیت موضوعی به این صورت نداریم که مثلاً ولایتی انتصابی وجود دارد که بدون رای مردم روی کار آمده است. وقتی جمعی می‌خواهند بنشینند و یک نفر را معرفی کنند، اصلاً براساس چه سازوکاری می‌خواهند جمع شوند و یا شخص را بشناسند و معرفی کنند. لاجرم این مسائل به مبناهایی باز می‌گردد که جزیی از تکوین سیاسی ماسده است و یکی از آنها نیز نقش تعیین‌کننده مردم می‌باشد. در بحث جهانی شدن، عواملی ناخواسته ظرفیت جامعه را به

بحثهایی می‌کشاند که متأسفانه دائماً در طول دو دهه بعد از استقرار جمهوری اسلامی و بخصوص در سالهای اخیر، شاهد آن بوده‌ایم. در قانون اساسی ما قابلیت‌های اخلاقی بسیار بسیار بالاست و در عین حال می‌توان گفت که ثمرهٔ محصول اندیشهٔ متفکران دینی شیعی ما، به قانون اساسی منجر شده است. اگر این نگرش مورد را مبدا قرار دهیم و براساس آن، مفاهیم و مباحثات را به سمت و سویی روشن سوق دهیم، بحثهای این زمینه بسیار مفید خواهد بود. من معتقدم که اگر ما آگاه‌هانه و فعال وارد فرآیند جهانی شدن شویم، لازم است در هر بخشی متناسب با ظرفیت آن بخش، نقشی به آن بدهیم. ما نمی‌توانیم دیدگاه کسی را که عاشورایی به مسئله نگاه می‌کند، با جهانی شدن دگرگون ساخته و یا بر دیدگاه کسی که جهانی شدن را یک تعامل موثر می‌داند مسلط شویم. ما در میان متفکران و نیروهای موثر اجتماعی مان، هر دو را داریم و باید به نقش هر دو توجه کنیم. از یک سو، پشتوانه‌ای مبتنی بر «احتراز» و «تحفظ» و پرهیز از این که چه می‌شود و جهانی شدن چه تاثیری بر ما می‌گذارد را داریم که نگرش عمیق در میان بخش وسیعی از متدینان ماست. باید این پشتوانه را حفظ نماییم زیرا نه تنها به مضرری نمی‌زند، بلکه عقبهٔ دفاعی ما را می‌سازد؛ و از سوی دیگر باید اجازه داد که مشارکت و مقاومت فعال بتوسط نیروهای موثر مان انجام پذیرد، هر چند این پشتوانه ممکن است که آمادگیهای تکنولوژیک و ارتباطی لازم را نداشته باشد اما باید با حفظ عقبه دفاعی و تحفظی، بدنهٔ دیگری نیز بسازیم که در صف اول تعامل، تعاطی و مقاومت فعال با پدیده جهانی شدن جای گیرد. من معتقدم در این قسمت دولت نقش اساسی دارد. ما از گذشته در کشور دچار کم‌کاریهای فرهنگی بوده‌ایم. ما باید فرهنگی کاملاً اسلامی - ایرانی و خلاق آماده سازیم. اگر دولت واقعاً نتواند براساس اصول و مبانی قانون اساسی عمل نماید و گره از بن بست‌های ما بگشاید، فرآیند جهانی شدن برای ما مشکل‌ساز می‌شود. با حفظ اصول و ارزش‌ها، تقسیم نقش‌ها آسان و امکان‌پذیر خواهد شد. فراموش نکنیم کسی که بادی حساس به پدیده‌های جدید نگرسته و به صورت احترازی برخورد می‌نماید، نه تنها مقاوم است بلکه هر لحظه به فکر آن است که با چه ابزاری می‌تواند جبران خسارت کند و دولت با تقسیم نقش میان نگرش‌های مختلف، می‌تواند به یک دسته بگوید که شما با نگره

داشتن روحیه قهر و احتراز نسبت به فرآیند جهانی شدن، نقش خود را ایفا کنید و به دسته دیگر نیز، امکان حضور مشارکت فعال در فرآیند مزبور را بدهد و ثمرات آن را بسنجد و نتیجه آنها را باهم ترکیب کند. به این صورت چیزی دگرگون نخواهد شد. دولت باید که وارد این تعاملات می شوند، دائماً توجه و هشدار بدهد که مراقب باشند چه قدر در این روند جهانی شدن جامعه ما خودتان بهره مند می شود و چه آبی به آسیاب جامعه ما می ریزند و در مقابل چه آبی به آسیاب قدرت های جهان ریخته می شود. بنابراین، باید تقسیم کار مثبت و موثری بین این دو گروه ایجاد شود. اگر تلاش این باشد که دائماً بجایی برسیم که از ابزارهای قدرت یا از هر ابزار دیگری استفاده کنیم تا یک نظرگاه را کاملاً از عرصه خارج کنیم، ظرفیتهای بین می رود و تمام فرصت ها صرف منازعات درونی می شود. من دغدغه بسیار زیادی دارم و می دانم که هر چه قدر بیشتر ندای عزیزان ارزشی و اصول گرای خود را محو کنیم فضا را بدتر خواهیم کرد و از طرفی هم می دانم که هر چه ظرفیتهای علمی، تخصصی و نخبگان دلسوز خود را تضعیف کنیم، باز هم قابلیت های بیشتری را از بین می بریم. به نظر من، سرمایه اصلی ما در برخورد فعال و خلاق با پدیده جهانی شدن، قانون اساسی، ظرفیت متدینان و ارزش گرایان ما و ظرفیت متخصصان و نخبگان ماست و وظیفه داریم که با پاسداری از این ظرفیت ها، بهره برداری بهینه و کاملی از این ظرفیت ها داشته باشیم.

دکتر اطهری: مطالب عنوان شده به مسئله گفتگوی تمدنها، مردم سالاری سیاسی و دینی مربوط است. برای اینکه این مواد تحقق یابد ما به اجماع و باز شدن حوزه های سیاسی گردش نخبگان نیاز داریم. آیا مشخص است که این شعار گفتگوی تمدنها، مسئله جامعه مدنی، مردم سالاری سیاسی و دینی، و دموکراسی دینی و یا تشنج زادایی تاچه حد سود سیاسی و اقتصادی برای ایران به همراه داشته است؟ به نظر من هنوز این مسائل چندان مورد ارزیابی قرار نگرفته است. دکتر سریع القلم نکته جالبی را در سال گذشته مطرح کرده بودند بدین مضمون که ایران کشوری بین المللی است. به نظر می رسد که این موقعیت ژئواکونومیک، ژئوپلیتیک، ژئوکالچرال ایران در منطقه نسبت جهانی دارد. آقای دکتر اخوان

شما به این موضوع چگونه می‌نگرید؟ با توجه به چنین موقعیتی پیامد های جهانی شدن در زمینه فرهنگ چه تاثیراتی روی ایران دارد؟

دکتر اخوان زنجانی: مسئله این است که ما با جهانی شدن چه برخوردی داشته باشیم؟ هر کسی تندتر پارو بزند و قایقی بهتر داشته باشد راحت‌تر و بهتر زندگی می‌کند و سریع‌تر پیش می‌رود. ظاهراً ما در ایران تصمیم گرفته‌ایم که پارو نزنیم. و همین امر مشکلات فراوان شده است زیرا به دلیل عدم توجه، کل سیستم‌های ارتباطی کشور با مخاطره روبرو شده است. آمارهای زمان اول جنگ در مطبوعات خارجی موید آن بود که ایران یکی از نادر کشورهای آسیای شرقی است که تکنولوژی و صنایع الکترونیک مستقلی دارد و این استقلال بسیار مهم است. حال همانطور که آقای نبوی نیز اشاره کردند ما بالاخره با جهانی شدن درگیر می‌شویم. پیامد های آن نیز مربوط به حوزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی که یک مجموعه هستند، مربوط می‌شود و نمی‌توان یکی را انتخاب کرد. بنابراین دوراه حل وجود دارد: اول این که خود را با جهانی شدن هماهنگ نماییم و دوم این که در مقابل این روند مقاومت کنیم. هماهنگ شدن کامل با این حرکت عاقلانه نیست. اما مقاومت به دوشکل می‌تواند باشد مقاومت فعال و مقاومت منفعل قابل تصور است. اگر مقاومت انفعالی داشته باشیم و بنشینیم و پارو نزنیم و بگوییم جهانی شدن در حوزه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را نمی‌خواهیم در کوتاه مدت شاید احساس امنیت کنیم ولی روزی که سد شکسته و روی سرما ویران می‌شود آنگاه دیگر مقاومت فایده‌ای ندارد و اما در مورد مقاومت فعال که بیشتر روی حوزه فرهنگی می‌چرخد. اگر هنجار شکنی رخ دهد برای همه مضر است زیرا این تنها هنجار های مان نیست که می‌شکند بلکه هنجار های سایرین نیز می‌شکند و اینجا نقش و فضای دیگری برای ما باز می‌شود. ما می‌توانیم در این فضا فعال بشویم و این شیوه اثر گذاری به دلیل بازگشت مرحله راهبردی تعیین کننده است. ما باید ابزار های اثر گذاری را در اختیار داشته باشیم و مردم را با سیستم های ارتباطی آشنا کنیم. در هر جای دنیا دیده می‌شود که مردم در کافه در حال قهوه خوردن و یا بچه های پنج و شش ساله دارند با کامپیوتر کار می‌کنند. ولی در

اینجا حتی اگر کامپیوتر ابزار عملی مورد نیاز هم باشد افراد پولی برای خرید آن ندارند. در اینجا مقصر اصلی دولت است و مقصر دانستن عوامل دیگر و یا دانشگاه و غیره بیهوده است زیرا دولت نه فرصت و نه امکانات را در اختیار افراد نمی گذارد. به نظر من چیزی که در حال آمدن است بالاخره می آید نمی توان گفت که فرضاً این قسمت از رودخانه موج دارد و من در آنجا پارو نمی زنم. این کار امکان پذیر نیست زیرا رودخانه یک کل است. بنابراین پدیده ها هم مثبت و هم منفی وجود دارند نکته اساسی نوع برخورد ما با آن پدیده هاست.

دکتر اطهری: آیا ما قدرت گزینش و یا فرصت آن را داریم، با توجه به اینکه ما همچنان با امتناع تاسیس مدرنیت در ایران روبرو هستیم.

دکتر اخوان زنجانی: بله، هر کسی قدرت گزینش را دارد اما نکته اساسی چگونگی نشان دادن واکنش و نوع برخورد است. هر انسانی تشخیص خوب از بد را دارد. آنجا که گفته می شود خوب است دیگر مشکلی وجود ندارد. طبعاً از آن فرصت استفاده می شود و آنجا که تشخیص دادیم بد است و مناسب نیست باید سعی کنیم روی آن اثر گذار باشیم. چاره ای نیست جز آنکه تحمل کنیم. یعنی نباید انتظار داشت که دنیا یکباره بهشت شود بلکه ما بیشتر باید نشان دهیم که اثر گذار هستیم و نه فقط اثر پذیر. در عصر جهانی شدن مسئله این است که آیا اصلاً حاکمیت ها می توانند به حیات خود ادامه دهند؟ و مقصود من از حاکمیت، حکومت نیست و این دورا از یکدیگر تفکیک می کنم. حکومت یک سیستم مدیریتی است و حاکمیت نیز پدیده ای است که در سیستم و ستفالی بوجود آمده است. مثلاً عدم مداخله و غیره به نظر می آید که احتمالاً در این مرحله هستیم که حاکمیت در حال از بین رفتن است. در مبحث حکومت در ایران باید گفت که لازم است ژنرالها به پشت سر خود نظر بیندازند و ببینند که سربازها به دنبالشان حرکت می کنند یا نه؟ اگر می آیند چرا و اگر نمی آیند چرا؟ به نظر من در بحث جهانی شدن مسئله برای هر حکومتی بازسازی داریم مشروعیت است زیرا عواملی که در گذشته مشروعیت ساز بودند، ممکن است امروز نباشند. ما

باید شیوه‌های جدید برای حفظ مشروعیت پیدا کنیم و این مسئله‌ای است پیوندبین ما و به ابعاد اقتصادی و فرهنگی جهانی شدن را برقرار می‌سازد.

در مورد عامل اقتصادی دولت‌ها بطور روزافزونی کنترل کمتر و محسوس‌تری را بر اقتصادشان اعمال می‌کنند در نتیجه اگر دولت‌ها خوب عمل نکنند مشروعیت خود را بطور کامل از دست می‌دهند و در خصوص جهانی شدن واقعاً با مطالعاتی که انجام شده این نکته را بسیار خوب نشان می‌دهند. بازیگرانی که به لحاظ اقتصادی در مقابل جهانی شدن مقاومت کرده‌اند تنبیه شده‌اند و مقصود از تنبیه این است که اگر بازیگری بنا بر هر دلیل و روش در مقابل جهانی شدن مقاومت کند نتیجه این خواهد بود که شرکت‌ها در آنجا سرمایه‌گذاری نکرده و تکنولوژی را به آنجا انتقال نخواهند داد و مدیریت نیز منتقل نخواهند شد و درهای بازارهای جهانی به روی آن کشور بسته خواهد بود. این یک پدیده اقتصادی است که منطق آن سودآور بودن تضمین می‌کند. اگر دولت‌ها در مقابل ارتباط اقتصادی با پدیده جهانی شدن مقاومت نمایند مطمئناً تنبیه خواهند شد. بعضی از کشورهای اروپای شرقی بعد از فروپاشی شوروی در این مورد الگوی خوبی هستند زیرا آنها بعد از این جریان مقاومت کردند در نتیجه یک عقبگرد تاریخی اقتصادی در کشورشان رخ داد. در زمان آقای رفسنجانی سعی کردیم وارد سازمان تجارت جهانی شویم و مفهوم کار این بود که می‌خواهیم هماهنگ شویم. اما نکته مهم این است که ما نباید به هر شکلی یا قیمتی هماهنگ شویم، بلکه با این شرایط که حداقل در داخل برای این مسئله فکر شده و کار تدریجی انجام شود، بنحوی که در اقتصاد ما توان مقاومت حداقل در داخل وجود داشته باشد. بنابراین اقتصاد ما باید در آن ابعاد که توان دارد رقابتی شود. نکته‌ای وجود دارد که در لابلای مباحث بگونه‌ای مطرح است اما مستقیم سربرنیارده است و این مسئله قدرت در عصر جهانی شدن است. همانطوری که خانم دکتر کولایی نیز در مورد مسئله قدرت آمریکا مطرح کردند، ما دو شکل از قدرت داریم، قدرت به شکل رابطه و به شکل ساختاری. قدرت آمریکا به شکل ساختاری یعنی بصورت شکل دادن به ساختار جهانی و هنجارها و قوانین و شیوه‌های رفتاری است. متأسفانه هیچ کس به این مسئله توجه ندارد بلکه قدرت را به شکل

چوبی می بینند که روی هر کسی می کوبند و بس. قدرت بعد از جنگ جهانی و امروزه در عصر جهانی شدن به صورت شکل دادن به ساختار های جهانی دیده می شود. مانند سازمان ملل، صندوق بین المللی پول، گات و غیره. اگر مادر سازمانها و نهاد های جهانی و در سطح دیگر در شکل دادن به طرز تفکر انسانها در سطح جهان مشارکت و حضور نداشته باشیم نمی توانیم در این سمت و سو حرکت کنیم.

دکتر اطهری: مفهوم تنبیه از نظر شما کدام نوع تنبیه است؟

دکتر اخوان زنجانی: تنبیهی که مورد نظر من است، تنبیه اقتصادی است و تنبیه اقتصادی در مورد منطق اقتصادی است. مثلاً در حالیکه منطق شرکتهای نفتی بر اساس منطق اقتصادی این است که می خواهند خط لوله از ایران بگذرد اما دولت آمریکا موافق نیست. زیرا این شرکت ها امنیت و آزادی عمل برای بردن و آوردن محصول می خواهند و اگر شرایط مناسب نباشد عملکرد بدرستی انجام نمی شود. بر اساس منطق اقتصادی این نوعی تنبیه می باشد.

دکتر اطهری: برای جمع بندی باید در پایان این مطلب را اضافه کنم که فرایند جهانی شدن زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در بر می گیرد و سازمانهای مختلفی نیز در این ارتباط در جهان شکل گرفته اند، ولی می توان با تضمین بیشتری گفت که حرکت به سمت جهانی شدن در زمینه اقتصاد از نظر کشورها نسبت به زمینه های فرهنگی کمتر نگران کننده است. عمده نگرانی در مورد مسائل اقتصادی افزایش شکاف موجود بین کشورهای غنی و فقیر است که با تصحیح فرایند می تواند راهی برای اصلاح بیاید. مسلماً آثار جهانی شدن بر کشور ما نیز تأثیر خواهد گذارد. به نحوی که در کنار ایجاد بعضی امکانات مشکلات متعددی را در مورد تولید، اشتغال و غیره به وجود خواهد آورد. ما باید با آگاهی بتوانیم بر اساس یک برنامه ریزی اقتصادی، و دیدگاه فرهنگی متکی بر دین خود از

نکات مثبت جریان جهانی شدن سود ببريم و مسلماً طبقات اجتماعي مختلف و طبقه متوسط ما که تجربه اي زيادي کسب کرده است مي تواند به عنوان عاملي مهم و مؤثر در فرايند جهاني شدن و در جهت مثبت و منافع ملي وارد شود. من از استادان محترمي که در ميزگرد شرکت کردند تشکر مي کنم. □



پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني